



## درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۴ آبان ۱۳۹۱

مصادف با: ۱۹ ذی الحجه ۱۴۳۳

جلسه: ۲۸

موضوع کلی: وضع

موضوع جزئی: مسلک دوم: دیدگاه دوم - نظریه علامیت

سال: چهارم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### تنبیه:

در پایان بحث از نظریه علامیت لازم است چند مطلب به عنوان تنبیه و تذکر ذکر شود.

**مطلب اول:** این است که بعضاً مشاهده می شود که بین نظریه محقق اصفهانی و نظریه علامیت تفاوت قائل شده اند چون در عبارات محقق اصفهانی این تعبیر وجود دارد که الوضع هو جعل اللفظ علی المعنی، وضع را به معنای جعل و قرار دادن لفظ بر معنی گرفته اند، گذاشتن لفظ روی معنی به حسب ظاهر کاری به علامیت ندارد، اینکه لفظ بر معنی گذاشته شود همان گونه که علم در جایی گذاشته می شود به تنهایی مفید علامیت نیست ولی قرائن روشن و واضحی در کلمات محقق اصفهانی وجود دارد که جای هیچ تردیدی باقی نمی گذارد که منظور ایشان همان مسئله علامیت است. محقق اصفهانی در ادامه این مطلب وضع لفظ بر معنی را به وضع علم تنظیر کرده، وضع علم برای دلالت بر این است که این مکان رأس الفرسخ است لذا اگر این تنظیر مورد توجه قرار گیرد معلوم می شود نظر محقق اصفهانی این نیست که وضع لفظ صرفاً به معنای قرار دادن و گذاشتن لفظ بر معنی باشد همان گونه که علم در یک مکانی نصب می شود بلکه نظر ایشان به قرینه این تنظیر که می گوید کوضع العلم للدلالة علی کون هذا المكان رأس الفرسخ، این است که ایشان قائل به جعل یک ارتباط خاص بین لفظ و معنی است نه مطلق ارتباط، ارتباط خاصی که از سنخ ارتباط دال و مدلول است یعنی لفظ وقتی مانند سایر دوال بود همان گونه که ایشان تعبیر کرده، منظور این است که لفظ هم یکی از دوال است و دالی است که مدلولی دارد همان گونه که علم یک دال و علامت است برای یک معنی، با این تنظیر معلوم می شود رابطه لفظ و معنی رابطه علامت و ذو العلامه است پس چگونه می توان ادعا کرد که نظریه محقق اصفهانی با نظریه علامیت فرق دارد. اگر به خاطر داشته باشید ایشان فرموده بود: «لاشبهة فی اتحاد حیثية دلالة اللفظ علی معناه و کونه بحیث ینتقل من سماعه إلی معناه مع حیثية دلالة سایر الدوال کالعلم المنسوب علی رأس الفرسخ»، تعبیر به اتحاد حیثیت دلالت لفظ با حیث دلالت سایر دوال نشان دهنده همان ارتباط خاص بین لفظ و معنی است که یک ارتباط دال و مدلولی است و این قرینه روشنی است بر اینکه منظور ایشان صرف جعل اللفظ علی المعنی نیست و بعد هم تعبیر کالعلم المنسوب علی رأس الفرسخ قرینه دیگری است بر اینکه منظور محقق اصفهانی مطلق ارتباط بین لفظ و معنی و صرف جعل اللفظ علی المعنی نیست بلکه منظور جعل اللفظ علی المعنی علامه می باشد یا به تعبیر دقیق تر منظور جعل العلامية للفظ است که دلالت بر یک معنایی بکند لذا به هیچ وجه ما نمی توانیم

نظریه محقق اصفهانی را مستقل و متفاوت از نظریه علامیت بدانیم و مجموع کلمات محقق اصفهانی کاملاً این مطلب را برای ما واضح می‌کند.

البته توجه به این نکته ضروری است که محقق اصفهانی اشتباهی مرتکب شده که وضع لفظ را اعتباری دانسته و وضع علم را حقیقی که ما آن را عرض کردیم و اشاره کردیم که این اشتباه در کلام ایشان منشأ یک سری اشکالات و شبهات شده است در حالی که اگر این اشتباه صورت نمی‌گرفت مجموع کلمات محقق اصفهانی کاملاً گویای این مطلب است که ایشان به دنبال تبیین نظریه علامیت است.

**مطلب دوم:** نکته‌ای که قبلاً هم به آن اشاره کردیم و مجدداً بر آن تأکید می‌کنیم این است که منظور محقق اصفهانی از اعتبار ارتباط بین لفظ و معنی که لفظ دال و علامت بر معنی باشد همان جعل علامیت است یعنی ایشان ضمن تشریح اصل این نظریه کیفیت ارتباط بین لفظ و معنی را هم بیان کرده به این نحو که نخست می‌گوید بین لفظ و معنی یک ارتباطی اعتبار می‌شود و سپس می‌گوید کیفیت این ارتباط به نحو علامیت است که لفظ علامت برای معنی قرار می‌گیرد. از جمله چیزهایی که کاملاً این مطلب را روشن می‌کند این است که اگر منظور ایشان مطلق ارتباط بین لفظ و معنی بود و جعل علامیت مورد نظر ایشان نبود در واقع احاله به مجهول بود چون اصل ارتباط بین لفظ و معنی امری مسلم است و هیچ کس منکر این ارتباط نیست بلکه بحث در کیفیت و چگونگی این ارتباط است که به نظر محقق اصفهانی این ارتباط به نحو علامیت است.

**مطلب سوم:** علامیت غرض جعل نیست یعنی این گونه نیست که لفظ بر معنی جعل شود به غرض علامیت بلکه مجعول، خود علامیت می‌باشد.

پس محصل این تنبیه این شد که:

اولاً: بین نظریه محقق اصفهانی و نظریه علامیت تفاوتی وجود ندارد و قرائن روشنی (قرائن داخلی) در کلام محقق اصفهانی وجود دارد که این مطلب را تأیید می‌کند.

ثانیاً: مطلق ارتباط بین لفظ و معنی احاله به مجهول است و اصل این ارتباط چیزی است که کسی منکر آن نشده بلکه بحث در چگونگی و کیفیت این ارتباط است (قرینه خارجی).

ثالثاً: آنچه مجعول است خود علامیت است نه اینکه مجعول چیز دیگری باشد به غرض علامیت.

ما تا اینجا اشکالی را متوجه نظریه علامیت ندانستیم لکن باید انظار دیگر را هم ذکر و بررسی و در پایان نظر مختار را بیان کنیم.

#### **جمع بندی:**

اگر به خاطر داشته باشید ما در مورد تبیین نظریات در باب رابطه بین لفظ و معنی گفتیم دو مسلک اصلی در باب ارتباط و علقه بین لفظ و معنی وجود دارد؛ یک مسلک این که این رابطه یک رابطه ذاتی و واقعی و حقیقی است، مسلک دوم این

بود که این رابطه و علقه ذاتی نیست بلکه این ارتباط اعتبار و وضع شده است. ما مسلک اول و اشکالات آن را بیان کردیم و معلوم شد ارتباط بین لفظ و معنی ذاتی نیست اما در مسلک دوم یعنی کسانی که قائلند این ارتباط بالوضع ایجاد شده خود اینها دو گروه‌اند و در دو دیدگاه قرار می‌گیرند؛ دیدگاه اول این بود که اگر چه علقه و ارتباط بین لفظ و معنی ناشی از وضع است ولی بالوضع یا بالاعتبار یک امر واقعی ایجاد می‌شود که قابل برطرف کردن نیست، ما در این دیدگاه سه نظریه را مطرح کردیم؛ نظریه محقق نائینی، نظریه محقق عراقی و نظریه شهید صدر که به نظریه قرن اکید معروف است. وجه مشترک این سه نظریه علیرغم تفاوت‌هایی که با هم دارند این بود که بالاخره ارتباط بین لفظ و معنی یک ارتباط واقعی است و این واقعیت ناشی از وضع است، البته نظر محقق نائینی با نظر محقق عراقی و شهید صدر یک تفاوت اساسی داشت و آن این که محقق نائینی از آن جا که واضح را خداوند می‌داند نه بشر به یک معنی می‌توان گفت این اعتباری است که خداوند آن را انجام داده یعنی معتبر در واقع خداوند است، ایشان وقتی می‌گویند واضح خداوند است نمی‌خواهد بگوید خداوند مثل سایر اموری که خلق می‌کند تکویناً بین لفظ و معنی ارتباط برقرار می‌کند بلکه می‌خواهد بگوید اعتبار کننده اعتبار و ارتباط بین لفظ و معنی خداست که به الهام و یا وسائط دیگر آن را به بندگان منتقل کرده است اما یک امر واقعی است.

در مقابل دیدگاه اول عرض کردیم دیدگاه دیگر این است که ارتباط بین لفظ و معنی یک ارتباط ناشی از اعتبار و وضع است و حقیقت وضع هم یک امر اعتباری محض است و بالوضع و الاعتبار هم هیچ گونه واقعیتی پدید نمی‌آید، در این دیدگاه تا کنون چهار نظریه را ذکر کردیم که عبارت بودند از: نظریه اختصاص، نظریه تنزیل، نظریه تعهد و نظریه علامیت.

#### **نظریه پنجم: نظریه اعتبار**

طبق نظریه اعتبار که صاحب منتقی الاصول به آن معتقد است حقیقت وضع عبارت است از اعتبار ارتباط بین لفظ و معنی یا به تعبیر دیگر جعل ارتباط و علقه بین لفظ و معنی. این معنی از وضع در کلمات برخی از بزرگان آمده و ایشان کلام محقق عراقی را هم حمل بر این معنی کرده است.<sup>۱</sup>

بعضی از بزرگان هم بنا بر آنچه که در برخی از تقریرات آنها وارد شده همین مطلب را ذکر کرده‌اند.<sup>۲</sup>

طبق این نظریه وضع عبارت است از اعتبار علقه بین لفظ و معنی که این ارتباط هیچ حقیقتی ندارد و ناشی از اعتبار است لکن از این اعتبار یک ملازمه واقعی و حقیقی بین طبیعی لفظ و طبیعی معنی پدید می‌آید به این صورت که این اعتبار موجب می‌شود علم به معنی و تصور آن از علم به لفظ و تصور آن منفک نشود. بر این اساس منشأ ملازمه نفس ارتباط بین لفظ و معنی است که این ارتباط توسط جاعل و معتبر اعتبار شده لکن به دنبال این اعتبار یک تلازم واقعی و حقیقی

۱. منتقی الاصول، ج ۱، ص ۵۳ و ۶۷.

۲. بدایع الافکار، ج ۱، ص ۲۹.

بین تصور لفظ و تصور معنی فراهم شده است، البته این تلازم برای کسی است که به وجود این ارتباط اعتباری تفاوت داشته باشد و الا اگر کسی به این ربط اعتباری التفات نداشته باشد چنین ملازمه‌ای وجود نخواهد داشت.

ممکن است گفته شود نظریه اعتبار همان نظریه محقق عراقی است و فرقی با نظریه ایشان ندارد که در ذیل دیدگاه اول از مسلک دوم به آن اشاره کردیم.

مرحوم آقای خویی یک تقریری از کلام محقق عراقی دارند و صاحب منتقی الاصول هم یک تقریر دیگر لذا تفاوت نظریه اعتبار با آنچه که قبلاً در بیان نظر محقق عراقی عرض کردیم از این جهت است که آن یک احتمال در کلام محقق عراقی بود و این احتمال دیگری است، گرچه ما اشکالاتی را که آنجا مطرح کردیم و مطالبی که پیرامون نظریه محقق عراقی بیان کردیم در واقع بر اساس این تفسیری است که صاحب منتقی الاصول از نظریه محقق عراقی ارائه داده اما به‌رحال کلام ایشان قابل تفسیر و حمل بر دو معنی است که فرق این دو معنی با اندکی تسامح این است که صاحب منتقی الاصول می‌گوید بر اساس آنچه که مرحوم آقای خویی تقریر کرده‌اند حقیقت وضع عبارت است از نفس ملازمه واقعیه بین لفظ و معنی که به جعل حاصل شده است ولی طبق این احتمال وضع عبارت است از اعتبار ارتباط بین لفظ و معنی که از آن یک ملازمه واقعی ناشی می‌شود. پس فرق این دو احتمال این است که طبق تقریر مرحوم آقای خویی از کلام محقق عراقی، وضع عبارت است از ملازمه واقعی بین لفظ و معنی که ناشی از جعل و اعتبار است اما طبق بیان صاحب منتقی الاصول، وضع عبارت از اعتبار ارتباط بین لفظ و معنی است که از این اعتبار یک ملازمه واقعیه ناشی می‌شود و به همین خاطر ما این تقریر را مستقلاً تحت عنوان نظریه اعتبار مطرح کردیم. به نظر صاحب منتقی الاصول این تفسیر از کلام محقق عراقی صحیح می‌باشد لذا مختار صاحب منتقی الاصول هم همین نظریه است و می‌گوید ما این را از نظریه محقق عراقی استفاده کردیم.

پس نظریه پنجم عبارت است از اعتبار ارتباط بین لفظ و معنی که از این ارتباطی که به اعتبار و جعل حاصل شده یک ملازمه واقعیه ناشی می‌شود ولی خود این ملازمه حقیقت وضع نیست بلکه آن اعتبار ارتباط حقیقت وضع است.

**بحث جلسه آینده:** نظریه اعتبار را انشاء الله در جلسه آینده مورد بررسی قرار خواهیم داد.

«والحمد لله رب العالمین»